

خلل پذیر بود هر بنا که می بینی به جز بنای محبت که حالی از خلل است





چرا اتخاذ تصمیم‌های سخت دشوار است؟



یک باور نادرست، مدام پیچیده‌تر می‌شوند.
۴. توهم کنترل جمعی (Cumulative Illusion of Control): هر چه بیشتر در مسیری حرکت می‌کنیم، این باور در ما قوی‌تر می‌شود که می‌توانیم پیامدهای منفی را مدیریت کنیم. این توهم باعث می‌شود حتی در مواجهه با شواهد روشن شکست، همچنان به توانایی خود برای «مدیریت شرایط» باور داشته باشیم.

نکته مهم و متمایزکننده کار پلوس این است که او نشان می‌دهد این مکانیسم‌ها در یک چرخه خودتقویت‌کننده با یکدیگر تعامل دارند. هر چه بیشتر در موضعی می‌مانیم:

- * سوگیری تأیید ما قوی‌تر می‌شود
 - * هزینه از دست رفته ما افزایش می‌یابد
 - * سیستم توجیهات ما پیچیده‌تر می‌شود
 - * توهم کنترل ما عمیق‌تر می‌شود
- قفل شدگی موضوع نه لزوماً با این اصطلاح بلکه با مفاهیم مشابه دیگری نیز در ادبیات علمی مورد توجه قرار گرفته.

مدل بازیگر عقلانی

گراهام آلیسون در کتاب «جوهر تصمیم» این پدیده را در چارچوب مدل خود، یعنی مدل بازیگر عقلانی (Rational Actor Model) مورد بررسی قرار می‌دهد.

در مدل بازیگر عقلانی، آلیسون توضیح می‌دهد که چگونه تصمیم‌گیرندگان، پس از اتخاذ یک موضع اولیه، تمایل دارند به آن پایبند بمانند، حتی اگر شواهد جدید نشان دهد که آن موضع دیگر بهینه نیست. او این پدیده را در بحران موشکی کوبا نشان می‌دهد، جایی که هم آمریکا و هم شوروی در مواضع اولیه خود گیر افتادند و تغییر این مواضع برایشان دشوار شد.

او توضیح می‌دهد که چگونه روال‌های سازمانی و فرآیندهای بوروکراتیک می‌توانند به تثبیت و تداوم یک موضع خاص کمک کنند. وقتی سازمان‌ها روی یک مسیر عمل خاص سرمایه‌گذاری می‌کنند - چه از نظر منابع و چه از نظر اعتبار - تغییر آن مسیر بسیار دشوار می‌شود.

یک نکته جالب در تحلیل آلیسون این است که او نشان می‌دهد قفل شدگی موضع فقط یک پدیده روان‌شناختی نیست، بلکه ریشه در ساختارهای سازمانی، منافع بوروکراتیک و فرآیندهای نهادی دارد. به عبارت دیگر، حتی اگر یک تصمیم‌گیرنده بخواهد موضع خود را تغییر دهد، ممکن است به دلیل این عوامل ساختاری در عمل نتواند این کار را انجام دهد.

برای درک بهتر، او به مثال مشخصی از بحران موشکی کوبا اشاره می‌کند. زمانی که آمریکا موضع محاصره در بایر را انتخاب کرد، تغییر این استراتژی به گزینه‌های دیگر (مثل حمله هوایی یا مذاکره مستقیم) بسیار دشوار شد، نه فقط به خاطر تعهد عمومی به این موضع، بلکه به این دلیل که تمام سیستم‌های نظامی و دیپلماتیک برای اجرای این استراتژی خاص بسیج شده بودند.

از طریق این مفهوم است که می‌توان فهمید وقتی کشوری به تحریم‌ها خودکند و ساختارهای جدیدی بر پایه تحریم در کشور شکل بگیرد حتی اگر سیاستگذار هم بخواهد مذاکرات برای رفع تحریم‌ها را آغاز کند منافع بروکراتیک و عوامل ساختاری اجازه تغییر را نداده و اتخاذ تصمیم را بسیار دشوار و یا ناممکن می‌کند.

در مطالعات جدیدتر، محققانی مانند جان اتان مریسر نشان داده‌اند که قفل شدگی موضع می‌تواند حتی در شرایطی که تصمیم‌گیرندگان از خطرات آن آگاه هستند نیز رخ دهد. این نشان می‌دهد که صرف آگاهی از این پدیده برای جلوگیری از آن کافی نیست و نیاز به مکانیسم‌های نهادی برای مقابله با آن وجود دارد.

راه حل چیست؟

پدیده خودتقویت به تحریم‌ها نمونه‌ای گویا از قفل شدگی موضع در سطح ملی است. وقتی تحریم‌ها طولانی می‌شوند، به تدریج اقتصاد کشور خود را با آن تطبیق می‌دهد. شبکه‌های جدید تجاری شکل می‌گیرند، واسطه‌ها و دلالان جدیدی وارد چرخه می‌شوند، و مسیرهای دور زدن تحریم‌ها به رویه‌های عادی تبدیل می‌شوند. برخی افراد و گروه‌ها از این وضعیت منتفع می‌شوند و منافع اقتصادی جدیدی شکل می‌گیرد که دینفعان آن مقاومت سرسختی در برابر هر نوع تغییر نشان می‌دهند.

البته این پدیده فراتر از منافع اقتصادی است. وقتی یک کشور سال‌ها در شرایط تحریم زندگی می‌کند، این وضعیت به بخشی از هویت سیاسی و اجتماعی آن تبدیل می‌شود. گفت‌وگو، مقاومت و خودکفایی شکل می‌گیرد، و تلاش برای تغییر این وضعیت می‌تواند به عنوان نوعی تسلیم یا عقب‌نشینی از ارزش‌ها تلقی شود. در چنین شرایطی، حتی اگر رهبران سیاسی به این نتیجه برسند که تغییر سیاست‌ها ضروری است، با مقاومت‌های جدی روبرو خواهند شد.

پس راه‌برون‌رفت از این وضعیت چیست؟ تجربه کشورهای که توانسته‌اند از چنین شرایطی خارج شوند نشان می‌دهد که باید مکانیسم‌های نهادی طراحی کرد که امکان تغییر تدریجی را فراهم کنند. این می‌تواند شامل جبران خسارت گروه‌های متضرر، ایجاد فرصت‌های اقتصادی جایگزین، و مهم‌تر از همه، تغییر تدریجی گفت‌وگوهای سیاسی و اجتماعی باشد تا تغییر موضع نه به عنوان شکست، بلکه به عنوان سازگاری هوشمندانه با شرایط جدید تلقی شود.

یکی از مهمترین مفاهیمی که پلوس به آن می‌پردازد، «تعهد به تصمیم» (commitment to decision) است. او توضیح می‌دهد که افراد پس از اتخاذ یک تصمیم، تمایل قوی دارند که به آن پایبند بمانند، حتی در مواجهه با شواهدی که نشان می‌دهد تصمیمشان درست و یا دستکم در حال حاضر کارآمد نیست.

او توضیح می‌دهد که مغز ما طوری تکامل یافته که ترجیح می‌دهد در موضع فعلی خود باقی بماند، حتی اگر این موضع دیگر کارآمد نباشد. پلوس چهار مکانیسم اصلی را شناسایی می‌کند که به تعهد به تصمیم یا قفل شدگی موضع کمک می‌کنند:

۱. سوگیری تأیید تقویت شده (Enhanced Confirmation Bias): این خطای شناختی فراتر از سوگیری تأیید معمولی است. پلوس توضیح می‌دهد که وقتی در موضعی قفل می‌شویم، نه تنها به دنبال تأیید موضع خود هستیم، بلکه فعالانه شواهد مخالف را رد می‌کنیم.

۲. هزینه‌های از دست رفته (Sunk Costs): او نشان می‌دهد که ما نه تنها به خاطر منابع مادی که صرف کرده‌ایم، بلکه به خاطر سرمایه‌گذاری عاطفی در یک موضع، در آن قفل می‌شویم. برای مثال، وقتی رهبران سیاسی سال‌ها از یک سیاست خاص دفاع کرده‌اند، تغییر آن سیاست که به بخشی از هویت او تبدیل شده می‌تواند به معنای از دست دادن اعتبار و سرمایه اجتماعی تلقی شود.

۳. ناهماهنگی شناختی پیشرفته (Advanced Cognitive Dissonance): این مفهوم نشان می‌دهد که ما چگونه به طور فعال و آویخته‌ها را تحریف می‌کنیم تا با موضع ما سازگار شوند. پلوس توضیح می‌دهد که این فرآیند ناهماهنگی شناختی معمولی است. ناهماهنگی شناختی معمولی، که اولین بار توسط لئون فستینگر مطرح شد، به ناراحتی روانی ناشی از داشتن دو باور متناقض اشاره دارد. اما پلوس توضیح می‌دهد که در قفل شدگی موضع، ما با چیزی پیچیده‌تر روبرو هستیم که او آن را «ناماهنگی شناختی پیشرفته» می‌نامد.

تغییر مفهوم شکست و موفقیت

برای درک بهتر این مفهوم، تصور کنید مدیری که سال‌ها روی یک پروژه سرمایه‌گذاری کرده، با شواهدی روبرو می‌شود که نشان می‌دهد پروژه شکست خورده است. در ناهماهنگی شناختی معمولی، او ممکن است صرفاً این شواهد را نادیده بگیرد. اما در ناهماهنگی شناختی پیشرفته، او یک سیستم پیچیده با باورها می‌سازد که شامل موارد زیر است:

تفسیر مجدد شواهد: او نه تنها شواهد شکست را نادیده نمی‌گیرد، بلکه آنها را طوری تفسیر می‌کند که انگار نشانه‌های موفقیت هستند. مثلاً می‌گوید: «این مشکلات نشان می‌دهند که ما در حال نزدیک شدن به نقطه عطف هستیم.» ایجاد نظریه‌های پیچیده: برای توجیه تداوم سیاست، نظریه‌های پیچیده‌ای می‌سازد. مثلاً: «دشمنان عمداً مانعی ایجاد می‌کنند چون می‌دانند ما نزدیک به موفقیت هستیم.»

تغییر معیارهای موفقیت: وقتی معیارهای اصلی موفقیت برآورده نمی‌شوند، معیارهای جدیدی تعریف می‌کند. مثلاً اگر مقامات حزب الله لبنان نیز اذعان کنند که در فالان جنگ با اسرائیل شکست خورده‌اند ما آن را یک پیروزی بزرگ توصیف کرده و در تلویزیون آن را به عنوان یک حماسه به مردم معرفی می‌کنیم.

ساخت شبکه باورها و توهم کنترل جمعی

فرد یا سازمان همه این توجیهات را به هم متصل می‌کند تا سیستم پیچیده و منسجمی از باورها بسازد تا موضع خود را توجیه کند. این سیستم چنان پیچیده می‌شود که نقد کردن آن دشوار می‌شود. مثل نظریه‌های توطئه که برای حفظ

رخدادهای چند ماه اخیر و مشخصاً رویدادهای پیاپی مربوط به ایران در تحولات منطقه، بار دیگر ضرورت اتخاذ تصمیم‌های سخت را گوشزد می‌کند. بن‌بست در مذاکرات هسته‌ای و ادامه تحریم‌ها، بن‌بست در سیاست خارجی و بر باد رفتن برخی یا بسیاری از دستاوردهای منطقه‌ای، و بن‌بست در یافتن راه‌حل برای مسائل اصلی اقتصاد کشور حتی در سطح افزایش یا تثبیت قیمت



محسن ماندگاری

بازین، نشان می‌دهد نه تنها زمان اتخاذ تصمیم‌های سخت فرار سیده که چه بسا پنجره فرصت برای همان تصمیم‌های سخت نیز به سرعت در حال بسته شدن است. تجربه سال‌های اخیر نشان می‌دهد نظام تصمیم‌گیری در کشور از اتخاذ تصمیم‌های ضروری اما سخت و تلخ عاجز است. اما چرا نظام تصمیم‌گیری به این معضل دچار می‌شود و یا حتی در شرایطی که شواهد نشان می‌دهد تغییر موضع ضروری است، به رویکرد فعلی خود ادامه می‌دهند؟

پاسخ را باید در مکانیسم‌های پیچیده روانشناختی و سازمانی جستجو کرد که من آن را «قفل شدگی موضع» (Position Lock) می‌نامم.

این مفهوم به وضعیتی اشاره دارد که در آن تصمیم‌گیرندگان چنان با یک موضع خاص عجین می‌شوند که تغییر آن برایشان بسیار دشوار می‌شود. از طریق مفهوم قفل شدگی موضع است که می‌توان توضیح داد چرا دولت جمهوری اسلامی از گرفتن تصمیم‌های سخت در چند دهه اخیر اجتناب کرده و تصمیم‌گیری را مرتب به عقب می‌اندازد و هزینه‌های سنگینی برای آن پرداخت می‌کند.

برای درک بهتر این پدیده، مثالی از حوزه پزشکی را نگاه‌داشت. تصور کنید بیماری که پزشکان به او گفته‌اند باید هر چه سریع‌تر تحت عمل جراحی قرار گیرد، مدام این تصمیم را به تعویق می‌اندازد؛ به این امید که یا راه درمان ساده‌تری پیدا شود، یا معجزه‌ای رخ دهد. او حتی ممکن است برای توجیه این تأخیر، به درمان‌های جایگزین یا نظریه‌های غیر علمی متوسل شود. نتیجه این تعلل چیست؟ معمولاً زمانی تن به جراحی می‌دهد که دیگر همان عمل جراحی هم کارساز نیست.

این الگوی رفتاری دقیقاً در سیاست خارجی ایران نیز قابل مشاهده است. نمونه بارز آن، مواجهه با قطعنامه ۵۹۸ در پایان جنگ تحمیلی بود. ایران مدت‌ها از پذیرش این قطعنامه خودداری کرد، به این امید که شرایط بهتری برای مذاکره به دست آورد یا پیروزی نظامی حاصل شود. اما وقتی نهایتاً تصمیم به پذیرش گرفته شد که بسیاری از برگ‌های برنده از دست رفته بود.

امروز نیز به نظر می‌رسد همین الگو در مورد مذاکرات هسته‌ای و منطقه‌ای در حال تکرار است. اما چرا چنین اتفاقی می‌افتد؟ چرا نظام‌های تصمیم‌گیری، علی‌رغم هوشمندی و تجربه تصمیم‌گیرندگان، گاه در دام چنین رفتارهایی می‌افتند؟ قفل شدگی موضع در نظام‌های تصمیم‌گیری، نتیجه تعامل پیچیده چندین مکانیسم روانشناختی و سازمانی است.

چالش هویتی و تعهد به تصمیم

نخستین و شاید مهم‌ترین عامل، چارچوب‌بندی احساسی و هویتی مسئله است. وقتی یک موضع یا سیاست به بخشی از هویت سازمانی تبدیل می‌شود، تغییر آن دیگر صرفاً یک تصمیم عملی نیست؛ بلکه به چالشی هویتی تبدیل می‌شود. برای مثال، وقتی اموری همچون جنگ یا مقاومت یا مذاکره یا عدم مذاکره به بخشی از هویت نظام سیاسی تبدیل می‌شود، هر نوع تغییر در این سیاست می‌تواند به معنای زیر سؤال رفتن کل هویت سازمانی تلقی شود.

کتاب «روانشناسی قضاوت و تصمیم‌گیری» نوشته اسکات پلوس یکی از آثار کلیدی در زمینه روانشناسی تصمیم‌گیری است. پلوس اگر چه در این کتاب از اصطلاح «قفل شدگی موضع» استفاده نکرده، اما مفاهیم مرتبطی را مورد بحث قرار می‌دهد که به همین پدیده اشاره دارند.



درباره شیعه و شعوبیه



سید مسعود رضوی

شیعیان شاخه‌های متعدد دارند که در کتب مثل و نحل، عقاید و ممیزه‌های هر کدام بیان شده است. اما به طور کلی دو گرایش امامیه و اسماعیلیه از منابع و قوت و هواداران بیشتری برخوردار بوده‌اند. اسماعیلیه از همان

اوایل و در قرن پنجم به دو شاخه مستعلیان و نزاریان تقسیم شد. اما شیعه دوازده امامی یا جعفری، با انسجام و پایداری افزون‌تر به حیات خود ادامه داد. البته تنها این گرایش‌ها شیعه نبود و تعددی داشت. از جمله شیعه عباسیه یا شیعه ابومسلمیه.

کتاب تبصرة العوام یکی از دو کتاب به زبان فارسی در ملل و نحل است که پیش از دوران مغول نوشته شده است. کتاب دیگر بیان الادیان است که به سال ۴۸۵ قمری نوشته شده است. تبصرة العوام به جهت تفصیل و نیز اشتمال بر عقاید شیعیان دوازده امامی (که نویسنده از جرگه ایشان است) و دفاع از اعتقادات این فرقه حائز اهمیت است. نویسنده به منابع درجه اول در موضوع ملل و نحل دسترسی داشته و آنها را با دقتی نقادانه مورد ارزیابی قرار داده است. از جمله مآخذ مهم او، کتابهایی است از محمد بن عبدالکریم شهرستانی، ابن قتیبه، ابوبکر خوارزمی، راغب اصفهانی، محمد غزالی، ابوحاتم رازی [۶۸] و مقالات ابوالحسن اشعری از ابن فورک. این آثار، بی هیچ گمانی نشان از اعتبار تبصرة دارد. متن زیر از کتاب تبصرة العوام، از محمد بن حسین بن حسن رازی (زنده در ۶۳۰) در باره شیعیان عباسیه با عنوان شیعه ابومسلمیه است:

«فرقت هفدهم: ابو مسلمیه؛ و این فرقت را بر شیعه بپندند تا بهر آنکه وی خروج کرد و خلق بسیار را از اعداء الله و اعداء آل محمد از بنی امیه و غیرهم بکشت. بدان که این خطاست و ابو مسلمیان از فرق شیعه نیستند و نه از فرق سنیان، زیرا که اعتقاد ابو مسلم آن بود که امامت به میراث است نه به نصّ چنان که شیعیان گویند و نه به اختیار، چنانکه سنیان گویند، و گویند بعد از رسول امامت از آن عباس بود، ابو بکر و عثمان بر وی ظلم کردند، و او خروج بهر آن کرد که بنو امیه را براندازد، و امارت با بنی عباس دهد چنانکه کرد، و اگر او را اعتقاد آن بودی که امامت از آن امیر المؤمنین علی بود بعد از هلاک بنی امیه بصادق علیه السلام دادی و تقویض امامت و ولایت بوی کردی نه بسفاح از بنی عباس. و راوندی در این مذهب تابع ابو مسلم بود... عباسیان بسه فرقت شدند... رزامیه... در سر دعوی آن کنند که ابو مسلم صاحب دلایل و معجزات بود، و این قوم را خرمیه نیز خوانند و ایشان پراکنده باشند در بلاد اسلاف خویش، و نام رئیس ایشان رزام بود از این جهت ایشان را رزامیه خوانند و المقتنع ازین قوم بود دعوی کرد که روح ابو مسلم نقل بوی کرده است و او الهست و دعوی او به کش شهر ماوراء النهر بوده است. و قومی از ایشان گویند ابو مسلم زنده است و گویند هیچ چیز از تکالیف از نماز و روزه و زکات و حج واجب نیست و ایمان

و دین این دو چیز است: اول معرفت امام دوم عباس نگه داشتن؛ فرقت سوم گویند امامت در بنی العباس است از جهت محمد حقیقه و بعد از علی علیه السلام امام محمد حقیقه بود و هر بریه و راوندیه از ایشان گویند امامت پس از رسول از آن عباس بود و ایشان را که گفتند که از آن علی علیه السلام بود، کافر گویند، و ابو مسلم را معظم و بزرگ دانند و ابو منصور سفاح ایشان را الزام کرد که بگویند که امامت به میراث است و بعد از رسول از آن عباس که عمّ و یست و هر که بعد از رسول امامت کرد او گمراه و ضال بود... و این قوم را شیعه عباسیه خوانند و کسانی که فرق میان شیعه علی و شیعه عباسیه ندانند ایشان را بر شیعه علی بپندند، و قومی از ایشان گفتند منصور الهست و ابو مسلم رسول منصور، ایشان را جمع کرد و گفت توبه کنید ازین مقاتل باز گشتند و بیشتر بر آن بایستادند منصور ایشان را بکشت و بر درخت کرد و این قوم را راوندیه خوانند اصحاب راوندی باشند، پس درست شد که این فرقت نه از شیعه امیر المؤمنین علیند و ایشان باهل سنت و جماعت نزدیکتر باشند که بشیعه زیرا که ایشان و سنیان متفقند که از زمان منصور تا آخر دنیا امامت از آن بنی العباس است و نزد ما این قول باطلست و اصل ندارد.» (تبصرة العوام، ص ۱۸۵)

اصول مذهب شیعت از زبان یک فارسی نویسنده نیمه دوم قرن پنجم هجری

نویسنده ابوالمعالی، محمد بن نعمت بن عبیدالله، از سادات علوی است و نسبش به امام زین العابدین (ع) می‌رسد. او از عالمان قرن پنجم هجری قمری و تخصص و تحقیقاتش در علوم فزق و مذاهب است. کتاب بیان الادیان تنها اثر باقیمانده از اوست و اهمیت زیادی دارد زیرا به معرفی ادیان و مذاهب پیش و پس از اسلام می‌پردازد. او در مقدمه کتابش به مجلس پادشاهی اشاره می‌کند که در آن ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی و اعتقادات ایشان سخن گفته می‌شده و ظاهراً بیان الادیان به دنبال این مذاکرات نوشته شده است.

ابوالمعالی پژوهنده و نویسنده بزرگی بوده زیرا از مهمترین منابع وی برای نگارش بیان الادیان می‌توان به کتاب البدء و التاریخ مقدسی، الامد علی الابد ابوالحسن عامری، آراء الهند ابوریحان بیرونی، المقالات ابوعیسی وراق، المقالات ابوالقاسم بلخی، کامل میرد و المقنع فی الغیبه اثر سید مرتضی علم الهدی اشاره نمود. بنابر این نمی‌توان در اهمیت و اعتبار این کتاب کمترین تردیدی داشت. این کتاب ابداعات و اطلاعات گرانبها دارد. از جمله اولین اثری است که در آن از ناصر خسرو و فرقه ناصریه سخن به میان می‌آید. همچنین از حسن صباح و فرقه صباحیه سخن به میان می‌آورد، اما از قلعه الموت سخنی نمی‌گوید. ابوالمعالی در این کتاب آشکارا به مخالفت با اسماعیلیه می‌پردازد. «بنای مذهب ایشان بر آنست که پس از پیغامبر صلوات الله علیه علی را - کرم الله وجهه - در امامت حق بینند، پس فرزندان او را و دیگران را ظالم خوانند و باغی، و امامت او به نصّ گویند و نصّ به دو گویند: یک نصّ

جلی آنکه پیغامبر صلوات الله علیه روز غدیر خم گفت: «اذا انکنت مولاة فعلی مولاة»؛ و دیگر نصّ حقی که پیغامبر گفت - صلوات الله علیه: «و افضلکم علی و انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»، و او را بر همگنان تفضیل نهند و روزگار را از امام معصوم خالی بینند و به دوستان اهل بیت تولی کنند و از دشمنان ایشان تبری کنند و تقیه روا بینند و تقیه آن باشد که از بیم خلق به ظاهر به خلاف مذهب خویش کاری کنند یا سخنی گویند، و بر موزه مسح روا بینند، بلکه بر پشت پای مسح کنند به ظاهر آیت: «وَ امْسُخُوا بِرُؤُوسِکُمْ وَ اَرْجُلِکُمْ» و نکاح صیغه روا بینند و در نماز دست بر دست نهند بلکه فرو گذارند و سجده نماز بر خاک یا آنچه از خاک روید روا بینند و در هر نماز قنوت خوانند و در رکعت دوم پس از آنکه از قرآن خواندن فارغ شوند دست بردارند و بگویند: «لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم، سبحان الله رب السماوات السبع و ما فیهن و ما بینهن و هو السميع العلیم و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین». و در بانگ نماز «حیّ علی خیر العمل» دو بار زیادت کنند، و در جامه ابریشمی نماز روا بینند، و لفظ آمین هر که در نماز بگوید از نماز بیرون آید و گویند این لفظ از قرآن نیست و غسل یوم الجمعة فرضه دانند و پس امام قرآن نخوانند، و بیشتر مذهب ایشان در عبادت با بعضی از مذهب شافعی برابر است، و به وقت قیام و رکوع دست بردارند و در برخاستن رکعت دوم نشستی خفیف بنشینند و اجتهاد و قیاس روا بینند البته، و در اصول مذهب ایشان با معتزله برابرند در نفی رویت و تشبیه و خلق قرآن و حدوث صفات فعل و استطاعت الا در یک چیز و آن خلود اهل کبیره است در دوزخ که معتزله گویند چون صاحب کبیره توبه تا کرده از دنیا نقل کند او در دوزخ و عذاب مخلد بماند، ایشان گویند نمائد بلکه شاید که آیزد تعالی بر او رحمت کند و از دوزخ بیرون آرد، به فضل و رحمت خویش. اینست اصول مذهب شیعت» (بیان الادیان، ابوالمعالی حسینی علوی، ص ۵۸-۵۹)

اجمالی درباره شعوبیه

اما بن مایه دیگری هم در جریان تاریخی مذکور وجود داشت که عبارت است از شعوبیه و خیزش ملی ایرانیان بر علیه عصبیت قبیایلی و نژادپرستانه اعراب! ابتدا به جستاری از تاریخ بیهقی بنگریم و توضیحی درباره صفت مسلم و مسلمان:

«گفت یا عبدالله تو را چه رسید؟ گفتم زندگانی امیر المؤمنین دراز باد، امروز آن چه بر روی من رسید در عمر خویش یاد ندارم. درینا مسلمینا که از پلیدی نامسلمانی اینها باید کشید!» (تاریخ بیهقی / علی اکبر فیاض / ص ۲۱۹) این سخن را بیهقی از قول قاضی القضاة عرب در دیدار با خلیفه المعتمد در باره افشین اشروسنی می‌گوید که با جنگ و نیرنگ، بابک خرم دین را دستگیر کرده و با خواری بسیار نزد وی آورده و تقاضا کرده بود خلیفه یکی از نزدیکان را حکم قتل دهد. سخن خلیفه به افشین نیز جالب و عبرت آموز است که بیهقی آورده: «هر کسی آن کند که از اصل و گوهر وی سززد، و عجم عرب را چون دوست دارد با آن

چه بدیشان رسیده است از شمشیر و نیزه‌ی ایشان؟» (بیهقی / ص ۲۲۰)

ایرانیان در راه استقلال و اعتلای هویت خود، رنج بسیار کشیده و تلخی زیادی چشیده‌اند. اما به قول رومن گیرشمن: «ملت ایران در برابر همه تهاجمات مقدونیه، عرب، مغول، ترک نه تنها توانست نیروی ادامه زندگی خویش را حفظ کند بلکه همچنین توانست این عناصر خارجی را ایرانی سازد، این ملت در طی تاریخ متمادی خویش نیروی حیاتی خارق العاده‌ای نشان داده است. (ایران از آغاز تا اسلام، ص ۴۰۱)

مسئله بسیار دامنه دار است و باید تواریخ شعوبیه و نهضت‌های ملی ایرانیان بر ضد اعراب را در قرون اولیه خواند تا ابعاد نژادگرایی مهاجمان و رفتار ظالمانه آنها قدری روشن شود. مقاومت رزمی و فرهنگی و مذهبی ایرانیان و مدافعه از آل و بیت پیامبر که در برابر امویان و عباسیان مظلوم واقع شدند، از همین منظر قابل توجه و بررسی است. به نوشته علامه دهخدا در باره کلمه «مسلمان»: «این کلمه را ایرانیان از ماده‌ی (سلم) ساخته‌اند به معنی مسلم». در همانجا از قول محمد قزوینی در یادداشت‌های خود با استناد به کتاب معتبر «العقدالفرید» می‌نویسد: «به احتمال بسیار قوی، بلکه به نحو قطع و یقین منشاء کلمه‌ی مسلمان همین بوده است (که صاحب عقدالفرید گفته است) یعنی «مسلمان» کلمه‌ی (تهجین) بوده است که عرب‌ها بر عجم‌های اسلام آورده اطلاق می‌کرده‌اند و به تدریج تنها مفهوم مسلم آن - بدون جنبه‌ی تهجین و تحقیر آن - باقی مانده است.» (یادداشت‌های قزوینی / جلد هفتم / صفحه ۸۷) و «تهجین» به معنی «زشت و معیوب نشان دادن است در قاموسهای عربی. به عبارت دیگر به استناد این متن کلاسیک و مرجع عربی، مسلمان تنها به ایرانیان اطلاق می‌شده و جعل و این کلمه در زبان عربی (همراه با علامت جمع فارسی) برای جداسازی عربها و ایرانیان بوده است؛ مسلم و مسلمان همان در جامعه‌ی اسلامی آن روز، همان عرب و عجم بوده است. از اینجاست که چرا نامسلمان» یک ناسزای بسیار زنده و سنگین بوده است! در لغت نامه دهخدا در مدخل «نامسلمانی» صفات نامسلمان را چنین برشمرده است: «بی‌رحمی، بی‌انصافی، سنگدلی، قساوت، سخت دلی، مروت و انصاف نداشتن»

در لغتنامه دهخدا به نقل از صاحب فرهنگ نظام نوشته که این کلمه برگرفته است از نام صحابه‌ی ایرانی پیامبر اسلام یعنی سلمان با میم مفعولی عربی که مردم ایران برای تفاخر به مسلمین عرب که آن‌ها را «موالی» (بنده‌ی آزاد شده) می‌خوانده‌اند ساخته بودند. این همان است که سنایی گوید: «مسلمانی ز سلمان جوی و درد دین ز بیدردان». دکتر آذرتاش آذرنوش در کتاب مهم خود به نام «چالش میان فارسی و عربی» (تهران / نشر نی) اشاره می‌کند که در بعضی متون مربوطه عرب آمده است که پیامبر اسلام به هنگام خوشامد گویی به سلمان فارسی‌گاز اصطلاحات زبان پهلوی استفاده می‌کرده‌اند که این نشانه‌ی علاقه‌ی ایشان به سلمان بوده است.

انجمن جامعه‌شناسی

وبی مکانی نهاد علم در ایران



مقصود فراسخواه

وبی مکانی علم در ایران، دردی مزمن بود و همچنان هست. در به دری انجمن جامعه‌شناسی ایران، آن کاغذ تورنسلی است که نشان می‌دهد چقدر ساختارهای رسمی در جامعه ما، دوستدار دانش و دانشمندان هستند یا نه، و در بهترین حالت تعارف می‌کنند. نهادی که از خلاق ترین انجمن‌های علمی کشور مان در طی این سالها بوده است؛ هم در خانه خود محل دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، آشنایی غریب شده است و هم مرکز آموزش‌های تخصصی اش که طی سالهای اخیر، اینجانب شخصاً و از نزدیک شاهد اشتیاق فراوان جوانان برای حضور در آن مکان به قصد یادگیری انواع دانش‌ها و مهارت‌ها مثل روش تحقیق و دیگر موضوعات بارز بودم، با نامهربانانه ادعای یک دستگاه عمومی کشور (و نه یک موجد خصوصی!) تعطیل گشته است. اتاق و سالن انجمن در دانشکده که سالهای سال مشحون و لبریز از تجربه‌های زیسته علمی استادان و دانشجویان، و سرشار از خاطرات عمیق با هم نشستن و علم آموزی و مباحث بسیار مفید علمی مان با همکاران و دانشجویان مان و دیگر مخاطبان علاقه مند از جامعه بود اکنون مدتی است خالی از آن رونق و شکوه علمی و ترویجی و تعاملات اجتماعی اش، تداعی کننده یک بی پناهی سرد شده است، و یادآور درد بیجایی و بیکسی غمبار که آه و حسرت بر ذهن و جان دوستداران دانش اجتماعی این سرزمین می‌نشانند. علم یک نهاد اجتماعی است. نهادها ساختارهای با دوام اجتماعی هستند. هنجارهایی دارند. نظم‌های درون‌زای اجتماعی تولید می‌کنند. با نهادهاست که حیات جامعه قابل پیش بینی می‌شود. علم، نهادی خودآیین است. از ابتدا دانشگاه به عنوان

«اجتماع خود تنظیم دانشمندان» تعریف شده است. مهم تر از سازمان دانشگاه، این «اجتماع علمی» هستند که علم را بسط و توسعه می‌دهند. اصلی ترین معیارهای علم مثل «شناسایی» و «اصالت» و بقیه ملاکهای اعتبار سنجی علم از جمله در علوم اجتماعی به توسط این اجتماعات علمی مثل انجمن‌ها و نشریات نهادمند می‌شوند. غربت انجمن جامعه‌شناسی در خانه اش دانشکده علوم اجتماعی و بسته شدن مرکز آموزش‌های تخصصی انجمن به دست یک نهاد عمومی، نشانگر آشکاری است از بی مهری یابی اعتنائی سیستماتیک به علوم انسانی در جامعه ما. افزون بر این، نشان ناخوشایند نگران کننده‌ای است از سیطره یک «شبه مدیریت گرای نوین» نتولیرالی (آن هم از نوع نسخه مقلدانه و جعلی اش) بر حیات آکادمیک و علمی در ایران امروز. ایدئولوژی و نابزار در ایران بر دانش پژوهی و نشر و اعتلای علم مسلط شده است.

در چنین وانفاسایی، مسئولان و ما همه اعضای انجمن جامعه‌شناسی، رسالت سنگین اجتماعی علم را بر روی شانه‌های خود داریم و لازم است پایه پای نقد در حوزه عمومی و پیگیری جدی از طریق مسئولان امر در دانشگاه و جامعه و دستگاه‌های مسئول خصوصاً دولتی که به نام تکریم علم و عالمان و پژوهش‌های علمی به سر کار آمده است! اولاً صدای خود را به گوش انواع «کنشگران مرزی گمنامی» برسانیم که در رده‌های مختلف کارشناسی و مدیریتی سازمانهای ذی ربط دولت می‌شود سراغ شان را گرفت و مطمئناً آنها به ارجمندی علم و نهادهای علمی بیشتر واقف هستند و آمادگی تسهیل و حمایتی در حد قدر مقدور خویش را دارند و ثانیاً از رهگذر تعاملات اجتماعی خودمان در کف جامعه، نظر نهادهای حامی علم و خیرین و سازمان‌های مردم نهاد و ابتکارات مردمی را به حل این معضل ملی معطوف بکنیم.



اهمیت تسلط بر زبان انگلیسی به منزله‌ی زبان علم، در میانه‌ی هیاهوی دو گرایش افراطی و تفریطی، آن طور که باید دانسته نمی‌شود. در یک سو و در طول پیشرفت مادی و علمی دارندگان این زبان، یعنی غربیان، انگلیسی دانی نماد تفاخر و حسرت و برتر نشینی است. در سوی دیگر و در طول ستیز با همین غرب پیشرو، دعوت به آموزش انگلیسی و تاکید بر ضرورت تسلط به آن برای سوار شدن به قطار تولید علم، نماد غرب گرایی یا خودباختگی است. اولی تلاش می‌کند دم به دم کلمات انگلیسی در گفتار ش بگنجانند و دومی حتی گاهی برای اسامی علم هم برابرهای سره و فارسی پیشنهاد می‌کند، یا زبان‌های دیگری را به جای آموزش آن قالب می‌کند، مبادا که ترک بردارد چینی نازک فارسی یا دامنی آلوده شود به ننگ ناپاک غرب. به بیان دیگر تاکید بر اهمیت و نقش یک ضرورت، در آسیب‌دعوی سیاسی - ایدئولوژیک دو قطب کمرنگ شده است.

من از نسبت این نکته در علوم غیر از علوم انسانی، به اقتضای تخصص نداشتنم در آنها، سخن نمی‌گویم. خاصه بر علوم انسانی متمرکز می‌شوم. از منظر کسی که سال‌ها آثار علوم انسانی ترجمه شده را دنبال می‌کرده و خیال می‌کرده کافی ست و فرقی ندارد و در سال‌های گذشته به واسطه‌ی بهتر شدن اندک زبانش، شخصاً به سرچشمه‌ها سر زده، می‌گویم که بدون دانستن خوب زبان انگلیسی، پژوهشگر یا دانشجو یا علاقه‌مند عام فلسفه و تاریخ و روانشناسی و دین پژوهی و ادبیات و... همیشه با تأخیر فرهنگی و علمی زبان باری مواجه خواهد بود. حتی در فرهنگ نشری مثل فرهنگ نشر در زبان فارسی که بهتر از خیلی فرهنگ‌ها و زبان‌ها، معمولاً در زمان کسی بسیاری از آثار شاخص علوم انسانی به فارسی برمی‌گردند.

اولاً حجم تولیدات علمی به زبان علمی دنیا، یعنی انگلیسی، بسیار بیشتر از توان ترجمه است. این وضعیت باعث می‌شود که همیشه بخش مهمی ترجمه نشده باقی بمانند یا دیرتر ترجمه شوند؛ بخشی که چه بسا مهم‌تر از بخش ترجمه شده یا زودتر ترجمه شده باشند. در ثانی ترجمه‌ها همیشه از کیفیت خوبی برخوردار نیستند و حق مطلب را ادا نمی‌کنند. یا با ترجمه‌ی غیر دقیق و سرسری به گل آلود شدن فهم مطلب دامن می‌زنند. ثالثاً سانسور گسترده و بی حساب و کتاب آثار، بسیاری از ترجمه‌های رسمی را پیش از چاپ شهید می‌کند. رابعاً خود افرود شدن یک میانجی بین خواننده و اثر اصلی، بر موانع نقد و نظر اضافه می‌کند. مثلاً خواننده‌ی فارسی زبان اگر نقد به حقی بر کتاب داشته باشد، نقد و نظر فارسی اش تا بخواید به سر منزل مقصود برسد، ممکن نیست همان شکل و بیان زبان مبدأ را حفظ کند.

خلاصه عقل سلیم می‌گوید که تا می‌توان باید از واسطه‌ها کاست و رودرو و مستقیم بر میز مذاکره و مطالعه نشست. شرط این رودرویی بی دستبرد و سریع و دقیق و کار آمد، تسلط مطلوب بر زبان انگلیسی ست. همان نکته‌ای که در فضای فارسی زبان، زیر چرخ‌دنده‌های همان دوگانه‌ی ایدئولوژیک له شده است و مدرسه‌ها پیش در ده‌دها ده‌سال آموزش، دانش آموز مسلط به آن تحویل نمی‌دهند و آموزشگاه‌ها پیش معمولاً جز رتق و فتق اهداف غیر علمی و روزمره، امکان عرضه‌ی خدمات تخصصی را ندارند. در این میان، همت بر عهده‌ی خود افراد است که اگر خاصه در علوم انسانی، می‌خواهند تفننی ورق و قلم نزنند و سوار کاروان علم شوند و لک و لولکی تأثیر گذار کنند؛ راهی جز تسلط نسبی بر زبان انگلیسی و برداشتن مستقیم آب از سرچشمه‌ها ندارند.

زبان انگلیسی امروزه زبان علم است و آچار فرانسه‌ی تبادل افکار؛ دیگر متعلق به هیچ فرهنگی از جمله غرب نیست؛ که اگر بود و باشد هم نباید به واسطه‌ی این نگاه‌های ایدئولوژیک و بیرونی خود را از آن محروم کرد. نه تسلط به آن تفاخری دارد، جز فخ جویندگی علم و حکمت، و نه نیاموختن هنری است، جز هنر پوک بی‌خبری از عالم و اسارت در توهمات ایدئولوژیک خود. (از یادداشتهای هامش)

جریان علم و ضرورت دانستن زبان انگلیسی
در میانه‌ی ستیز و گریز

علی سلطانی



تأملی بر دیدار سودمند رئیس جمهور با علامه دکتر رضادآوری اردکانی

در آمدی بر فلسفه علم

دکتر علی اصغر شعر دوست

مراسم رونمایی کتاب فلسفه علم دکتر رضادآوری اردکانی همراه با دکتر علی اصغر شعر دوست
ورئیس آکادمی علوم تاجیکستان



در هفته کتاب جناب دکتر پزشکیان با حضور در منزل استاد علامه دکتر رضادآوری اردکانی، بیش از نیم قرن تلاش علمی و مدیریت اثرگذار ایشان در عرصه های علمی، فرهنگی کشور را مورد توجه قرار داد. دکتر داوری بدون شک چهره ای جهانی است. آثار علمی او در محافل معتبر علمی جهان مورد توجه هست. استاد دکتر داوری علاوه بر فضیلت های گرانه ناپیدای علمی، از تواضع و فروتنی کم نظیری برخوردار است که آن بزرگمرد را شایسته تعظیم عام و خاص قرار داده است.

در سال هایی که سفیر ایران در تاجیکستان بودم، در خواست دانشگاه ملی تاجیکستان برای برگردان کتاب «فلسفه علم» استاد به افبای سیریلیک از سوی دانشگاه ملی تاجیکستان را به اطلاع معظم له رساندم و پس از موافقت ایشان و برگردان و نشر کتاب طی مراسمی شکوهمند با حضور استاد دکتر داوری و رؤسای آکادمی های علوم تاجیکستان و افغانستان و مقامات علمی و دانشگاهی از کتاب رونمایی شد. به تناسب دیدار رئیس جمهور دانشمندان جناب دکتر پزشکیان و وزیر فرهیخته فرهنگ و ارشاد اسلامی جناب دکتر صالحی و رئیس دفتر فرزانه رئیس جمهور جناب میرزایی و سایر همراهان رئیس جمهور با دکتر داوری، نوشته زیر را که فلسفه علم را مورد توجه قرار داده است، تقدیم علاقمندان می کنم، و آرزومندم این اقدام پسندیده حضور رئیس جمهور و همراهان در خانه های بزرگان علم و هنر و اندیشه کشور ادامه یابد و به شکل سنتی حسنه در آید.

عصر معاصر، عصر پیشرفت سرسام آور تکنولوژی است. اگر از سویی علم و تکنولوژی بسیاری از معضلات و مشکلات بشر را آسان یا حل نموده، از سوی دیگر خود موجب بروز نگرانی ها، مشکلات و بحرانی های دیگر گردیده است.

آلودگی های صنعتی، تولید سلاحهای مرگبار و میکربی و شیمیایی، استفاده غیر انسانی از فناوری لیزری، تلقیح ژنتیکی و شبیه سازی انسان که به نوعی به بحرانی اخلاقی تبدیل یافته و بسیاری از این نوع، بخشی از پیامدهای به ظاهر منفی تکنولوژی در دوران معاصر است. با این که رقابت های هسته ای و جنگ سرد شرق و غرب به ظاهر پایان یافته و تطور مکانیک کوانتوم کور کوانتوم حزن انگیز تنازع و ویرانی داروین و اسپنسر دیگر محلی از اعراب در آذهان عموم ندارد، اما هنوز هم بشر نگران لغزشهای تکنیکی جبران ناپذیری است که در آینده ممکن است رخ دهد.

اما علی رغم اینها، تکنولوژی فارغ از تمام این مسائل، به سرعت در حال توسعه و بسط است و بشر چه بخواهد و چه نخواهد، سدا راه این پیشرفت نمی تواند باشد. امروزه صحبت بر سر آن است که بشر چگونه می تواند بر تکنولوژی غالب آید و آن را در جهتی که می خواهد مهار نماید و حصول این امر ممکن نیست، مگر آن که تکنولوژی و اصولاً ماهیت علم شناخته شود.

این که تکنولوژی فرآیند علم است، هیچ تردیدی در آن نیست، اما این که ماهیت خود علم چیست و چه ارتباطی با سایر بنیادهای فکری جوامع انسانی دارد، جای بحث است. آنچه امروزه «علم» می نامیم، در واقع تعریف کاملاً نوینی است که با یک خط فاصل مشخص از «علم قدیم» جدا شده است.

علم جدید با تحویل فلسفه به روش پدید آمده است. این تحویل در تفکر فیلسوف و ریاضیدان بزرگ فرانسوی رنه دکارت واقع شد. او با نوشتن کتاب کوچک (تقریر در روش درست به کار بردن عقل) اساس عظیم

و مستحکم علم جدید را بنیان نهاد. دکارت معلوماتی را علم می دانست که مبرهن و یقینی باشند و به همین جهت ریاضیات را در همه رشته های علوم انسانی به کار برد و روش شناسی او که وجهه اصلی فلسفه اوست، ناشی از همین اندیشه است.

تفکرات دکارت موجب ایجاد مابعدالطبیعه جدید شد و اساس مکتب اسکولاستیک را ویران نمود و روشی نو برای رهبری عقل ابداع نمود. این روش که به نام او کارتریانسم (Cartésianisme) تسمیه است، در این عبارت تلخیص می شود: (برای وصل به حقیقت باید یک بار در زندگی خود، خویشتن را از همه عقایدی که پذیرفته اید خلاص کرد و از نو از پایه، همه دستگاههای معارف خود را بنیاد نهاد).

اما قبل از او، فرانسویس بیکن بانسی این تفکر بود. بزرگترین خدمت بیکن به فلسفه، تدوین و استوار ساختن و ترویج روش استقراء در علوم تجربی بود.

همو نیز اولین کسی بود که ((علم)) را ((عین قدرت)) می دانست و بر این باور بود که دانشمندان نه تنها شایسته ترین افراد برای زمامداری، بلکه حکومت حق آنان است: ((جامعه در صورتی خوشبخت خواهد بود که یا پادشاهان فیلسوف باشند و یا فلاسفه به سلطنت برسند)). وی آنچنان به قدرت مطلق علم باور داشت که تمام نیروهای طبیعت را مقهور آن می دانست: ((نمی توان بر طبیعت مسلط شد مگر آن که طبیعت در زیر فرمان ما باشد. اگر از قوانین طبیعت آگاه شدیم، بر آن فرمانروا خواهیم گشت، در صورتی که اکنون به علت جهل و نادانی برده آن هستیم؛ علم راهی است به سوی مدینه فاضله)).

علم جدید در واقع در زمین فکر بیکن، گالیله و دکارت روید و با همت و مواظبت نیوتن و لایب نیتس و کانت رشد کرد و در قرن نوزدهم ثمرات آن ظاهر شد. از بیکن تا قرن بیستم کشورهای اروپایی راهی پرفراز و نشیب را طی کردند، ولی گویی همواره سخن بیکن بیان جهت گیری اندیشه و کوشش آنها بوده است. آنچه مسلم است، از آغاز دوره جدید، غرب همواره علمی را جستجو کرده که قدرت را با باشد. حاصل همین کوشش، پیدایش مبانی نظری علم جدید و پس از آن تکنولوژی و صنعت در قرن بیستم است. در وضع کنونی جهان نیز آنچه سر نوشت ملت ها را تعیین می کند، میزان برخوردار

انتقال تکنولوژی تنها با یادگیری زبان، ترجمه آثار و تکثیر تولیدات علمی و حتی وسائل تکنولوژی قابل تحقق نیست، بلکه آنچه باید بدان توجه نمود، آماده سازی بستر آن و سپس انتقال تفکر تکنولوژی است. و تنها در این صورت است که می توان به توسعه و در نهایت دستیابی به قدرت تکنیک امیدوار بود.

ما امروزه در قلمرو قدرت تکنیک قرار داریم و برای تغییر و توسعه تکنیک برنامه ریزی می کنیم، اما این برنامه ریزی نیز خود صورتی از تکنیک است و خارج از نظم تکنیک نمی تواند عمل کند.

دکتر رضادآوری اردکانی در خرداد ۱۳۱۲ شمسی در اردکان به دنیا آمد. بعد از ختم تحصیلات مقدماتی و همگانی، در سال ۱۳۳۷ به دریافت دانشنامه لیسانس نایل گردید و سپس به دوره دکتری فلسفه راه یافت و در سال ۱۳۳۵ از رساله خود دفاع نمود. از وی تاکنون بیش از ۱۱۵ رساله و مقاله چاپ شده است. برخی از رساله های ارزشمند ایشان عبارتند از:

شاعران در زمانه عسرت، انتشارات نیل، تهران ۱۳۵۱؛ فلسفه مدنی فارابی، انتشارات شورای فرهنگ و هنر، تهران ۱۳۵۲؛ مبانی نظری تمدن غربی، انتشارات پویش، تهران ۱۳۵۵، چاپ دوم، انتشارات ساقی، تهران ۱۳۸۰؛ مقام فلسفه در تاریخ دوره اسلامی، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی، تهران ۱۳۵۲، چاپ چهارم ۱۳۷۷؛ اوتوبی و عصر تجدد، انتشارات حکمت، تهران ۱۳۵۲؛ فلسفه چیست، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران ۱۳۲۰؛ ناسیونالیسم و حاکمیت ملی، انتشارات برش، اصفهان ۱۳۴۲؛ دفاع از فلسفه، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۶۶؛ سیری انتقادی در فلسفه کارل پوپر، انتشارات مؤسسه اندیشه اسلامی، تهران ۱۳۷۹؛ در باره علم، انتشارات هرمس، تهران ۱۳۸۰؛ فلسفه تطبیقی، انتشارات ساقی، تهران ۱۳۸۳؛ انسان و فلسفه معاصر، مؤسسه توسعه دانش و پژوهش، تهران ۱۳۸۳ و ...

دکتر رضادآوری اردکانی تاکنون در مشاغل و سمتهای اداری، علمی و فرهنگی و آموزشی بسیاری خدمات شایانی به انجام رسانده است که از آن جمله می توان به مشاغل علمی ذیل اشاره نمود:

رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۸۵-۱۳۶۰؛ سرپرست کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۳۶۱-۱۳۵۹؛ مدیر گروه آموزشی فلسفه دانشگاه تهران، ۱۳۶۵-۱۳۶۲؛ عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی از سال ۱۳۶۳ تاکنون؛ سردبیر مجله فرهنگ از سال ۱۳۸۰-۱۳۷۵؛ مدیر عامل انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵-۱۳۷۴؛ عضو پیوسته فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران، از بدو تأسیس تاکنون؛ رئیس فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران، از ۱۳۷۷ تاکنون.

بنده افتخار داشتم در زمان مسئولیت به عنوان سفیر ایران در تاجیکستان، برای نخستین بار به خط سیریلیک کتاب (در باره علم) که یکی از آخرین پژوهش های نظری دکتر داوری اردکانی در آن زمان بود را چاپ و در مراسم باشکوه رونمایی از کتاب، در اختیار مشتاقان تاجیک قرار دهم. موضوع این رساله باین که از بنیادی ترین مسائل مربوط به فلسفه علم است، اما در ایران و تاجیکستان کمتر بدان توجه شده است. برگردان این رساله ارزشمند به خط سیریلیک، افزون بر مزایای علمی خود، موجب هم اندیشی و تبادل افکار بیش از پیش پژوهشگران و فرهیختگان دو کشور هم زبان و هم فرهنگ ایران و تاجیکستان شد.

جم گرفته و از ملک جم «ایران» را مراد کرده است که آن را به صراحت در مدح جوینی «ز نیل تا جیحون» می خواند که همان ایرانشهری است که مدعی ساسانیان بوده است. این نشان می دهد که برخلاف بیشتر شاعرانی که ایران را چنان ایده ای مبهم بر زبان می آورند، مجد از آن مفهومی مشخص و سرزمینی مراد می کرده (و «آب خوردن تور از نیل» در شعری که فوقاً آوردیم نیز اینگونه معنی «اشغال تمام ایران» می یابد).

این است وقتی ابوبکر را می ستاید که:
شرف ز قدرش جوید فراسیاب به حشر
هنر ز صدرش گیرد پشنگ توری هم

باز سخنش فرمولی نیست.
و وقتی در مدح جوینی می گوید:
در آن زمان که فریدون بر فرزند سر
ز زیب و فر به فراسیاب تاجور چه رسد
واضحاً او را برتر از ایلخان شمرده است (که با توجه به موقعیت خطرناک جوینی ها حقیقتاً سخنی ست عاری از احتیاط)؛ یا وقتی در همان سفر سعد به «چین» برای دیدار «خان» در وصفش می گوید «چون بنای آبتین چتر کبان بالای سر» باید انگیزه ایرانی را در کلامش آشکار دید.

سخن ز شاعر طوس

ما عادت کرده ایم که هر جا کسی اسمی از رستم و رخس و فریدون آورد او را ایرانگرا بخوانیم، و غالباً در نتیجه گیری تند برویم و مفاهیم امروزی را به شاعران قرون پیش بچسبانیم، ولی مورد مجد همگر خاص است و نه فقط در تبیین کامل با امثال سعدی است بلکه ویژه خود او و نشان تفکر عمیقش در عناصر سازنده هویت ایرانی و در شاهنامه است. در قصیده بلند و مهمی که دو بیتش را بالا خواندیم، مجد دخمه های شاهان هخامنشی را «دخمه کاووس» (و نه جمشید و سلیمان و ...) می خواند. من ندیده ام جای دیگری این دخمه ها به کاووس منتسب شود ولی این انتساب دلیلی دارد: «پارس» در شاهنامه پیشاساسانی جایگاه ویژه ای ندارد. در فترت بعد از منوچهر پایتخت است که فراسیاب ایران را شخم زده و در دوره داراب و دارا که اسکندر همین کرده، و فقط در دوره کاووس است که پایتختی فارس با شکوه و پیروزی همراه است، و ظاهراً مجد به همین دلیل نتیجه گرفته که این باید ساخته او باشد. در همین شعر مجد به صراحت بر نقش اساسی فردوسی در حفظ ایرانیت تاکید می کند:

نشان جای فریبرز و طوس و بیژن و گیو
بجستم و نشنیدم ز هیچ دهقانی
سخن ز شاعر طوس آشکار گشت از نه
نه معنی سده ماند و نه صورت مانی!
می دانیم که مجد همگر تبار خود را به انوشیروان می رساند و بارها با افتخار از این موضوع یاد کرده است. بارزترین نمونه وقتی است که باز سخنش سبویه ضدمغول دارد:

هستم ز نسل ساسان ز دوده تکین
هستم ز صلب کسری نژد دوده ینال
این شعر را مجد در سی سالگی گفته و زمانی که شش ماه از بیم ابوبکر متواری بوده است (و عاقبت نیز کارش به زندان کشیده). سی سالگی مجد بر سال ۶۳۷ منطبق است که دقیقاً سال تسلیم ابوبکر به او گنای است. شواهدی هست که نشان می دهد مجد جزء مخالفان این تسلیم بوده و علت گرفتاری و در بدری او نیز همین بوده است. همچنین دلایل قطعی هست که مجد شیعه بوده و این ایرانی گرایی در شیعیان آن زمان عامل و انگیزه های قوی بوده است^(۱)، ولی آن شواهد و این دلایل را باید در تحقیقی مستقل نوشت و چاپ کرد.

۱- پیشتر له و علیه ایرانی گرایی شیعیانی که به مغولان پیوستند بسیار نوشته اند. مورد مجد شاهده معتبر به نفع دسته نخست است.

فرموده
بیا تا درین شیوه چالش کنیم

سر خصم را سنگ بالش کنیم
و در این چالش سخت رفوزه شده.
ایراد آن عیب جو بر ناتوانی سعدی در سرودن شعر حماسی و پهلوانی بوده، ولی موضوع فقط مهارت شاعری نیست. اندیشه سعدی از شاهنامه دور است. در واقع تنها جایی که سعدی ذره ای از شیوه معهود خود فاصله گرفته و شاهنامه و شاهان آن در «حکمرانی» برجسته شده قضایدی است که خطاب به انکیانو سروده، ولی این را باید نشانه علاقه انکیانو به شاهنامه و پیروی سعدی از پسند ممدوح دانست و نه علاقه خود سعدی، با آن طور که ادبای ما دوست دارند خیال کنند «کوشش او برای آشنا کردن این مغول وحشی با فرهنگ ایرانی»^(۳). نگرانی سرزمینی سعدی جز عالم اسلام به فارس راجع است و اساساً ایران در جهان بینی او جای ندارد. خود کلمه «ایران» هم ظاهر فقط یک بار در کل آثار او آمده و آن هم فرمولی است: «خداوند ایران و تور».

اما معاصر و معاشر و رقیب سعدی، مجد همگر، در تمام این زمینه ها کاملاً با سعدی متفاوت و بلکه متضاد اوست. در بخش دوم این نوشته آثار مجد را در همین زمینه ها بررسی خواهیم کرد.

مجد همگر نیز همانند سعدی در دوره سلغری سخت ضد مغول است، ولی شباهت به همینجا ختم می شود. در اشعار او نیز همانند تمام شاعران سده های میانه احساسات دینی و ستودن ممدوحان به دلیل «دین پناهی» ایشان هست، ولی این دین پناهی هرگز به مغولان گره نخورده و نامسلمانی ایشان هرگز هدف نقد مجد نیست. مجد ابوبکر را می ستاید که ملک خود را از هجوم مغولان ایمن داشته ولی اساساً همه چیز را در پرتو ایران می بیند:

در این زمان که فلک تیربار شد عدلت
ز حفظ بر سر گیتی کشید خفتانی
در این فتور که خورده ست تور آب از نیل
ز ملک تو که داند که هست تورا نی؟
سدید رای تو گر سد نگشتی ایران را
بروز گار که گفتی که بود ایرانی؟!

ایران و توران

از نظر مجد مغولان تورانی هستند و دلیل عداوت او بایشان نیز همین است. چیز عجیبی نیست که شاعری اقوامی را که از شمال شرقی سرسازیر شده اند تورانی بخواند ولی رویکرد مجد ویژه است. او سرزمینی را که مغول بر آن حکم می راند دیگر ایران محسوب نمی کند. پس از سقوط سلغریان، مجد به کرمان می رود و احوال خود را چنین وصف می کند که

ز بس تحیر و دهشت نمایند بود مرا
دل اقامت ایران و نهضت توران
دو گزینۀ مجد یکی ماندن در پارس بوده و دیگر رفتن به آذربایجان و پیوستن به ایلخانان، و ظاهراً منظور او از نهضت توران همین است! آنچه باعث می شود این «ایران و توران» را مجازی و فرمولی محسوب نکنیم قرینه دیگری است از شعر خود او چند سال پیش از این تاریخ: در سال ۶۵۷ ز مانی که سعد بن ابی بکر عازم اردوی هلاکو در مراغه است مجد او را راهی «چین» می خواند!
ولی شواهد هنوز بیشتر است. مجد خود را «پارسی» می خواند ولی تعصبی به پارس ندارد. گفتیم که سلغریان خود را وارث ملک سلیمان خواندند و برخی به اینهمانی سلیمان و جمشید قائل بودند. برخلاف سعدی، دو مداح معاصر او، مجد همگر و فریداحول، هر دو سلغریان را «وارث جم» یا «وارث ملک جم» و از این قبیل نیز خوانده اند، ولی مجد از این فراتر می رود: او نه تنها ابوبکر را «ارزوی ملک عجم» می خواند، بلکه در مرثیه اش برای خواجه نصیرالدین طوسی می گوید «دریغ ملک سلیمان که بی سلیمان شد». خواجه نصیر با فارس ارتباطی نداشت، مجد اینجا ملک سلیمان را مرادف ملک



سعدی، مجد همگر و ایران

را مقهور کردند)، این دورا یکی دانستند. بسیاری نیز بر این خرده گرفته اند و آن را از نظر زمانی ناممکن یافته اند و جمشید را نوح یا نوه نوح یا نمرود و از این قبیل شمرده اند، ولی این اینهمانی، بی توجه به این نقدها، زنده مانده است. در ادب فارسی دست کم از قرن ششم اشاراتی هست که نشان می دهد امثال خاقانی گاهی جمشید و سلیمان را یکی می دانسته اند. این در فارس بیش از هر جای معقول و مقبول می نمود. گویا حتی از دوره ساسانی محدوده موسوم به «پرسپولیس» و احتمالاً مقابر هخامنشی مقابل کاخ داریوش را «ور جمکر د» خوانده اند و خود کاخ را «تخت جمشید» نامیده اند. ساده است که مردم منطقه بگویند «اینک ملک سلیمان و آنک تخت جمشید، و آن هم یکی یون جمشید و سلیمان».

ولی نه در کتیبه سعدی و نه در آثار سعدی خبری از «وارث ملک جم» نیست. همچنان، جم/جمشید در آثار سعدی جایگاهی ورای فرمول های ادبی ندارد. نه فقط جمشید، بلکه تمام شاهان و پهلوانان ایرانی در شعر او فقط بهانه و مثالند که بایشان پند بدهد. حتی برترین مثال های او از قبیل انوشیروان و اسکندر در سنت ادب اسلامی و عربی هم جایگاه برجسته ای دارند و معلوم نیست از شاهنامه به اندیشه او راه یافته باشند. تاثر سعدی از فردوسی معروف است. هم از نام برده و هم تضمین کرده^(۲)، ولی توجه او به پندهای شاهنامه است و بس. بسیاری ابیات بوستان سخت یادآور ابیات اندرزی و حکمی شاهنامه است، تا جایی که برخی به شاهنامه و هجوتامه نیز وارد شده (و حتی یک استاد شاهنامه پژوه معتقد به اصالت هجوتامه بیتی از بوستان را در «ابیات اصیل هجوتامه» گنجانده است). این را گویا معاصران سعدی نیز دریافته بوده اند و متلکش را هم نثار شیخ اجل کرده بوده اند و سعدی در بوستان بعد از گفتن این که عیب جو

نداند که ما را سر جنگ نیست
و گر نه مجال سخن تنگ نیست

سعدی پرورده نظامیه بغداد است و جز این که بیشتر به فارسی سروده و نوشته، اندیشه اش با اعراب معاصرش تفاوت چندانی ندارد. خاک ایران را مغول به تویر کشیده، ولی صدای سعدی وقتی در می آید که بغداد تسخیر می شود یا «وطن» او یعنی «فارس و شیراز» در خطر است. مغولان را «یا جوج کفر» و «یا جوج و ماجوج» می خواند و «وزغها (صفادح) و شیاطین و سفیه». ستایش او از ابوبکر (۱) نیز عمدتاً توجه تسلیم او به مغولان است، که باعث شده فارس، «این رکن مسلمانی»، ایمن بماند. بعد از ابوبکر هم این رویکرد فرقی نمی کند. سلجوقشاه را هم - که شورش او علیه هلاکو تخت سلغری را به باد داد - بدین امید می ستاید که «بگرد خیمه اسلام شقه ای» بزند، و از این دست.

سعدی در این زمینه سخت به سلغریان شباهت دارد و شاید بتوان گفت مُبْتَع رسمی پرواگاندای سلغری است. یک نمونه برجسته این شباهت در لقب «وارث ملک سلیمان» جلوه می یابد. این لقب را ابتداء در سال ۶۱۲ بر کتیبه سعد زنگی در نقش رستم می بینیم. پاسارگاد را به سلیمان و مادر او منتسب کرده اند. سلغریان این را برداشته و خود را وارثان ملک سلیمان نامیده اند و این همه جاد و وصف ایشان تکرار شده، خیلی زود و از همان دوران ابوبکر بن سعد، خود فارس را هم ملک سلیمان خوانده اند؛ یعنی عنوان، بدون نیاز به سلسله مدعی وراثت، بر سرزمین اطلاق شده.

می دانیم که وقتی مورخان اسلامی کوشیدند که سنت تاریخنگاری ایرانی را در دل تاریخ سراسری یهودی-اسلامی بگنجانند، برخی به اعتبار شباهت هایی بین جمشید و سلیمان (از همه نظر گیر تر این که دیو/جن



دکتر علی شاپوریان



از یادداشت‌های دکتر محمود مقدسی انسان در جستجوی خویش

برایت باقی می‌ماند و جهانی مدفون در خاطرات؛ خاطراتی که ناگاه به یادت می‌آیند و غمناک و حسرت‌آلود، روی دست و دلت می‌مانند.

پذیرش خود؟ واقعا؟

پذیرش خود، ایده‌هایی بخش‌ها، اما بسیار گنگ و چالش‌برانگیزی است: «بله، خیلی خوب است که خود را بپذیرم و به این همه جنگ بیهوده در درون و بیرونم پایان بدهم. خیلی خوب است که با خود کنار بیایم و مدام خودم را قضاوت نکنم، مقایسه نکنم، هل ندهم و بی قدر نکنم. اما نمی‌شود. اگر قرار باشد خودم را بپذیرم، یعنی باید تبدیلی‌ها، ناتوانی‌ها، ضعیف بودن‌ها و «همین بودن»‌ها را هم بپذیرم؟ پس چه کسی رشد کند؟ چه کسی خودش را اصلاح کند؟ چه کسی موفق‌تر بشود؟ یعنی بپذیرم اینم و راضی باشم؟ نه، رهایی‌بخشی‌اش به پای دشواری و ناگام‌کنندگی‌اش نمی‌رسد».

همین است که می‌گویم ایده پذیرش خود بسیار گنگ و چالش‌برانگیز است. اما قضا چیست؟ پذیرش خود یعنی چه و آیا نهایتش به همین جایی می‌رسد که در بالا گفتیم؟ ایده‌ای می‌شود نپذیرفتنی و صرفاً قابل توصیه به دیگران تا بعد از ناگامی‌ها کمتر در دشان بگیرد؟ نه، اینطور نیست. پذیرش خود، ایده‌ای بی‌فایده‌ای نیست ولی ایده‌ای هم نیست که هر کسی و در هر زمانی توان فهم و کنار آمدن با آن را داشته باشد.

پذیرش خود یعنی من نقاط ضعف و قوتی دارم اما بد یا فاجعه نیستیم. یعنی در هر مقطع همه تلاشم را می‌کنم اما نمی‌توانم از خودم جلو بزنم و کسی بشنوم غیر از آنی که در این مقطع می‌توانم باشم. یعنی من هر چند در کودکی آسیب دیده‌ام، اما فقط می‌توانم آگاهی کسب کنم و کمک بگیرم تا رشد کنم، اما نمی‌توانم طوری زندگی کنم که انگار هیچ کدام از آن‌ها اتفاق نیفتاده. پذیرش خود یعنی سوال کردن به جای قضاوت کردن. اگر می‌گویم تبدیلی کردم، یعنی چه؟ چیزی را نمی‌خواستیم ولی داشتیم خود را هل می‌دادم و روانم پس می‌زد؟ اگر بعداً فهمیدم جایی خطا کردم، یعنی از قبل هم بدون تجربه می‌توانستم تشخیص بدهم و ندادم؟ پذیرش خود یعنی من می‌توانم تغییر کنم اما این آدم در مسیر هر قدر کند و با خطایم رود خوب است، همه آنی است که اکنون تن و روان و شرایطم می‌کشد که باشم و قطب‌نمایم هر چه که هست بهترین مسیری را که ظرفیت پذیرش‌اش را دارم به من نشان می‌دهد. بعداً شاید بیشتر فهمیدم و خودم را اصلاح کردم. پذیرش خود یعنی در مسیر بودن اما این آدم در مسیر راهم توان یا همه‌دان ندانستن و به او تار و پود و رنج‌ها و محدودیت‌هایش احترام گذاشتن. و این ایده‌ای است که کار می‌کند.

پانوشست: گاهی فکر می‌کنم تنها زمانی که آدم خودش را به این معنا می‌پذیرد امکان اصلاح و تغییر برایش فراهم می‌شود.

تله اضطراب پیش پای خودمان نگذاریم

اضطراب، واقعیتِ خودش را می‌سازد و واکنشی متناسب با این واقعیتِ پراسر از ما طلب می‌کند. اضطراب می‌گوید اوضاع خراب است، همه چیز دارد از هم می‌پاشد، کاری بکن و گرنه نابود می‌شوی. اما خیلی وقت‌ها اینطور نیست. خیلی وقت‌ها واقعیتِ آن بیرون به هر اسانکی تصویر ما نیست. خیلی وقت‌ها آن اضطراب از خطری واقعی در بیرون ناشی نمی‌شود بلکه محصول به راه افتادن دومیونی و حسرتِ درونی ما در نتیجه احتمالِ خطری در آن بیرون است.

گاهی در میانه‌ی اضطراب، کاری نکردن بهترین کار است. تصمیماتی که از سر اضطراب می‌گیریم، معمولاً واکنشی به واقعیتِ آن بیرون نیستند،

بلکه تقلایی برای رفع اضطراب و آرام کردن آن هستند. دستِ آخر، واقعیتِ آن بیرون است که به کار ما می‌آید و نه نسخه اضطراب‌آلود روان ما. واقعیت که پایش بیش از اکنون و آینده در تجارب پیشین ما است.

اگر این روزها زیاده از حد مضطربید، کمی درنگ کنید. شاید واقعیت به سهمناکی تصور شما نباشد، بایستید و واقعیت را ببینید و در هر مرحله خودتان را با آن تنظیم کنید. هیچ کدام از ما نمی‌توانیم از واقعیت جلو بزنیم. پیش‌گویی ماجراجویانه را به جای پیش‌بینی برآمده از تحلیل نپذیرید و دام اضطراب پیش پای خودتان پهن نکنید.

اگر جملات بالا همه‌اش خطاب شما داشت، فکر نکنید مثل عقل کل‌ها دارم نصیحت می‌کنم. همه این‌ها را پیش از همه دارم به خودم می‌گویم و سعی می‌کنم به آن‌ها عمل کنم.

پانوشست: اگر حوصله دارید پیشنهاد می‌کنم برای آشنایی با عملکرد اضطراب انیمیشن Inside Out 2 را ببینید.

خاطرات متفاوت دو هم‌نشین

خاطرات من با دیگری، همیشه لاف‌دارند؛ یکی روایت دارند؛ یکی روایت من و یکی روایت او. این دو روایت هیچ‌گاه کاملاً یکسان نیستند و سرنوشت‌های متفاوتی هم پیدا می‌کنند. روایت من، تجربه و درک من از اتفاقی مشترک است و روایت او، تجربه و برداشت او. هر کدام از ما در موقعیت ساخته شدن خاطره، احساسات و انتظارات کم و بیش متفاوتی داریم و آنچه از گذشته با خودمان آورده‌ایم، تفسیرهای متفاوتی را از آن اتفاق در فکر و احساسمان به جامی گذارند.

یکی از مادر خاطره‌ای واحد بیشتر نگران بوده و یکی بیشتر مشتاق، یکی بیشتر منقبض بوده و یکی بیشتر رها، یکی در حال نزدیک شدن بوده و یکی دورتر شدن، یکی کامیاب‌تر بوده و یکی ناگام‌تر، یکی اتفاقی مهم را تجربه می‌کرده و یکی اتفاقی طبیعی و تکراری را، یکی بیشتر می‌دانسته و یکی بیشتر در ابهام قدم برمی‌داشته. برای همین گاهی در مرور خاطره‌های واحد تعجب می‌کنیم که چرا تجربه ما تا این اندازه متفاوت بوده و چگونه در دو جهان متفاوت به سر می‌بریم.

بعداً اگر سر همدلی و دوستی داشته باشیم، روایت سومی از این با هم مرور کردن ساخته می‌شود و نامش می‌شود روایت ما، و اگر قهر یا فاصله میانمان نشستگی باشد، هر کدام به روایت‌هایی می‌رسیم گاه دورتر و تلخ‌تر از قبل. آنقدر که گاهی پس از گذشت زمان و عمیق‌تر شدن فاصله، آنچه از خاطره مشترک کمان باقی می‌ماند، تنها چند اتفاق بیرونی واحد است و یک دنیا معنا و احساس متفاوت.

آن وقت خاطره‌های مشترک که به کار نزدیکی می‌آیند، سبب‌ساز دوری بیشتر می‌شوند. خاطره‌ها عجیب‌اند، گاه سنگر و پناه‌اند و گاه میدانِ مین.

حالا تو دیگر ساکن این خانه شده‌ای

بصیرتی در بزرگسالی هست که انگار تا قبل از آن به هیچ وجه توان فهمیدنش را نداردی. هزاری هم که در کتاب‌ها بخوانی نمی‌فهمی. یعنی فکر می‌کنی می‌فهمی ولی نمی‌فهمی. کتاب هم که در دسترس همه هست. جوان بیست و چندساله بَرش می‌دارد و می‌خواند و فکر می‌کند فهمیده، اما نه، ظرفش هنوز کوچکتر از آن است که دقیقاً بفهمد آن حرف توی کتاب چه می‌گوید. به قدر ظرفش آن را می‌فهمد، گاهی ناقص و گاهی حتی به اشتباه. باید آنقدر زندگی توی کاسه‌ات بگذارد، آنقدر مجبور بشوی برای جادادن به اتفاقات و ناگواری‌ها و پیچیدگی‌ها ظرفت را بزرگ کنی و باید آنقدر برای هضم کردن چیزهای عجیب و غریبی که سیراقت قرار می‌گیرد زور و جان پیدا کنی تا بعد بتوانی بعضی چیزها را بفهمی. بعضی چیزها را اصلاً آدم بعد از رخ دادن بسیاری از «اولین بارها» پیش می‌فهمد؛ بعد از اولین از دست دادن، اولین شکست، اولین هزار کار کردن و نشدن، اولین رها شدن، اولین راه کردن، اولین ته کشیدن، اولین موفقیت خیلی بزرگ و بعدش را دیدن، اولین فراغت از دویدن مدام، اولین تنها شدن و زنده ماندن و ...

اولین باره‌ها را که تجربه کنی، زندگی چهره‌اش را برایت عوض می‌کند. می‌گوید حالا تو ساکن این خانه شده‌ای، حالا دیگر می‌دانی اینجا با همه خوشی‌ها و ناخوشی‌های خبری نیست، می‌دانی این نیز بگذرد، می‌دانی هیچ چیزی از هیچ کس بعید نیست، می‌دانی از خیلی چیزها بیهوده می‌ترسیدی، می‌دانی آخر آخرش کسی کسی کاری به کار کسی ندارد و گاهی چه بهتر که ندارد، می‌دانی که چیزها آنقدر مهم‌ها هم فرقی ندارند، می‌دانی که آدم بزرگ‌ها همان بچه‌ها هستند با همان رفتارها و بازی‌ها فقط زورشان زیادتر شده و زخمی‌تر شده‌اند. زندگی می‌گوید حالا تو دیگر بزرگ شده‌ای. حالا تو دیگر خیلی چیزها را می‌دانی (راستی منظورم از بصیرت‌های بزرگسالی همین چند خط اخیر بود).

زندگی می‌گوید خوب، حالا که بهایش راداده‌ای و این چیزها را فهمیده‌ای، پاداشت را هم بگیر: آزادی و رهایی بیشتر. این می‌شود سه‌شنبه سال‌های بعدی عمرت. قرار است باز هم شناور باشی میان کامیابی و ناگامی، ولی این بار دست‌هایت باز تر و چشم‌هایت بیناتر از همیشه است.

چهل سال پیش در همین روز

تمامی مطالب از روزنامه اطلاعات روز چهارشنبه ۲۱ آذر ماه ۱۳۶۳ (برابر با ۱۸ ربیع الاول ۱۳۰۵ تا ۱۲ دسامبر ۱۹۸۴) نقل شده است.

امامت ۸ نفر دیگر را به عضویت ستاد انقلاب فرهنگی منصوب کردند

امام خمینی رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران طی پیامی به منظور تقویت و ادامه کار ستاد انقلاب فرهنگی افراد جدیدی را در این ستاد منصوب کردند. متن پیام امام امت بدین شرح است... اینک با تشکر از زحمات ستاد انقلاب فرهنگی برای هر چه بارورتر شدن انقلاب در سطح کشور تقویت این نهاد را لازم دیدم بدین جهت علاوه بر کلیه افراد ستاد فرهنگی و روسای محترم قوه سه گانه - حجج الاسلام آقای خامنه‌ای و آقای اردبیلی و آقای رفسنجانی و همچنین جناب حجت الاسلام آقای مهدوی کنی و آقایان سید کاظم اکرمی وزیر آموزش و پرورش و سید رضا داوری و نصر... پور جوادی و محمدرضا هاشمی را به آنان اضافه نمودم امید است با فضل توفیق الهی موفق شسوند این امر خطیر را با کوشش و جدیت بشمر برسانند از تمامی دانشگاهیان و دانشجویان انتظار دارم حفظ حرمت اساتید و مربیان دانشگاه‌ها و دانشسراها و مدارس عالی را به بهترین وجه بنمایند چنانچه موظفند حفظ مقررات و قوانین را بنمایند.

از خداوند تعالی توفیق همگان را خواستارم. والسلام
علیکم ۶۳/۹/۱۹ روح الله الموسوی الخمینی

۲ هزار کارمند دولت صاحب خانه می شوند

با تصویب پروژه شهرک و لنجک در شهرداری تهران، بالغ بر ۱۹۷۲ واحد مسکونی کارمندی در این منطقه احداث خواهد شد که در حدود ۱۲ هزار نفر از خانواده‌های کارمندان مستضعف و تعداد کثیری از وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی صاحب خانه خواهند شد. تاکنون بیش از یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون ریال هزینه احداث شبکه‌های اصلی خیابان‌ها شده که این مبلغ بر اساس تعهد سازمان زمین شهری از قیمت زمین‌های واگذاری به کارمندان کسر خواهد شد.

تعدادی فیلم جدید «کارتون» از کشورهای اروپایی خریداری شد

به گزارش روابط عمومی صدا و سیما جمهوری اسلامی تعدادی فیلم جدید کارتون از کشورهای بلغارستان، مجارستان، آلمان شرقی و لهستان خریداری شده است که بزودی پخش می‌شوند. بر اساس این گزارش گروه‌هایی از امور بین الملل - صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران که به منظور خرید فیلم به چند کشور اروپایی سفر کرده بودند اخیرا با خرید فیلم، کارتون و سریال‌هایی به کشور بازگشته‌اند که به تدریج این فیلم‌ها به نمایش گذارده خواهد شد. این فیلم‌ها عبارتند از: حدود چهل کارتون کوتاه و بلندمدت و دو سریال کارتون و یک سریال دوازده قسمتی از کشور رومانی، حدود ده فیلم کارتون از تلویزیون بلغارستان، چهل فیلم کوتاه و کارتون از کمپانی بلغار فیلم، ۶ فیلم سینمایی و تعدادی فیلم‌های آموزشی از مجارستان و حدود ۶۰ ساعت برنامه از آلمان شرقی و لهستان که هشتاد درصد آن کارتون و باقی فیلم‌های آموزشی می‌باشد.

۴۵/۲ میلیارد در نال وام به روستائیان پرداخت می‌شود

یاسوج - معاون وزیر کشاورزی و مدیرعامل سازمان مرکزی تعاون روستایی که برای بررسی مسائل و مشکلات کشاورزی و تعاونی‌ها به استان کهگیلویه و بویراحمد سفر کرده، در گفتگویی با خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی در زمینه خرید محصولات کشاورزی گفت: در سال جاری خرید گندم مازاد بر مصرف کشاورزان یک رقم قابل توجهی در طول تاریخ ایران بشمار می‌رود که نسبت به سال گذشته افزایش چشمگیری داشته است. وی در زمینه پرداخت وام به روستائیان گفت: در سال جاری ۴۵/۲ میلیارد ریال وام طبق تبصره ۴ جهت پرداخت به کشاورزان و دامداران تخصیص یافته که بخشی از آن طی ۶ ماهه اول سال پرداخت شده و بخش دوم با هماهنگی‌هایی که با مدیرعامل بانک کشاورزی انجام شده، پرداخت خواهد شد.

قاب امروز



برنده مسابقه عکس حیات وحش در سال ۲۰۲۴ - مهر

سرایه

پند بزرگان

لهی ازین ششپری بی نظیر
عدو را دل افکار و جان خسته باد
به خصم بد اندیش در زیر آن
ره چاره از شش جهت بسته باد
هاتف اصفهانی

وقتی عشق می‌ورزید بهترین‌های وجودتان شکوفا می‌شوند.
جی پی واسوانی
عشق شرایط به ظاهر دشوار را ذوب می‌کند.
کاترین پاندر

امروز در تاریخ

نامگذاری شهر تازه

۱۲ دسامبر سال ۵۲۵ در نشستی که در کاخ پادشاهی ایران در شهر تیسفون برگزار شده بود، تنی چند از مقام‌های کشوری و لشکری که تحت نفوذ افکار مزدک قرار داشتند با پیشنهاد بزرگ وزیر قباد یکم شاه وقت ایران مبنی بر اینکه شهر تازه میان شوش و استخر (شیراز) «قباد» نامگذاری شود مخالفت کردند، قباد هم پذیرفت که نام دیگری بر شهر گذارده شود. پیشنهاد شد که نام شهر را «ارگان» بگذارند.

شکست از روم شرقی در نبرد نینوا

۱۲ دسامبر ۶۲۷ میلادی، ارتش امپراتوری ایران در منطقه نینوا از ارتش امپراتوری روم شرقی شکست خورد و این شکست نه تنها آغاز پایان حکومت ساسانیان بر ایران بلکه نظم جهانی وقت و آغاز یک دوران تاریخی نوین بود. مورخان نظامی شکست ایران در نینوا را به حساب خستگی و فرسودگی ارتش و نبود ژنرال‌هایی مانند بهرام مهران (بهرام چوبین)، شاهین و شهربراز در میدان جنگ نوشته‌اند، به علاوه خروج ناگهانی شخص خسرو پرویز در لحظه حساس و بازگشت به تیسفون و پناه بردن به شراب.

سرکوبی عوامل گروه پیشه‌وری در آذربایجان

۲۱ آذر ۱۳۲۵، عملیات برای سرکوبی گروه جعفر پیشه‌وری در آذربایجان به پایان رسید و عوامل آن کشته، دستگیر یا به خارج از کشور فرار کردند. مرحله اصلی این عملیات با ورود واحدهای چهار لشکر، از ۱۹ آذر ماه آغاز شده بود ولی آذربایجانی‌های میهن دوست پیش از آغاز عملیات ارتش، خود به سرکوب کردن گروه پیشه‌وری پرداخته بودند. گروه پیشه‌وری با پنجاه خودرو از طریق جلفا به شوروی رفتند و در باکو اقامت داده شدند.

www.iranianshistoryonthistoday.com

۲۹۸۹

سودوکو

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|--|--|---|
| ۷ | ۳ | | | | | | | |
| ۳ | ۹ | | ۴ | | ۱ | | | |
| | | | ۹ | ۶ | ۸ | | | ۵ |
| ۵ | | | | | | | | ۳ |
| | | ۱ | ۵ | | ۹ | | | ۶ |
| | | ۶ | | | | | | ۱ |
| ۹ | | ۸ | ۲ | ۷ | | | | |
| | | ۱ | | ۵ | | | | ۷ |
| | | ۲ | ۹ | | | | | ۲ |

غلامحسین باغبان

طراح جدول

۲۹۸۸

پاسخ

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۶ | ۸ | ۳ | ۷ | ۲ | ۵ | ۱ | ۴ | ۹ |
| ۱ | ۴ | ۹ | ۶ | ۸ | ۳ | ۷ | ۲ | ۵ |
| ۷ | ۲ | ۵ | ۱ | ۴ | ۹ | ۶ | ۸ | ۳ |
| ۳ | ۶ | ۸ | ۵ | ۹ | ۷ | ۲ | ۱ | ۴ |
| ۲ | ۷ | ۱ | ۳ | ۶ | ۴ | ۵ | ۹ | ۸ |
| ۵ | ۹ | ۴ | ۸ | ۱ | ۲ | ۳ | ۶ | ۷ |
| ۴ | ۳ | ۶ | ۲ | ۵ | ۸ | ۹ | ۷ | ۱ |
| ۸ | ۱ | ۷ | ۹ | ۳ | ۶ | ۴ | ۵ | ۲ |
| ۹ | ۵ | ۲ | ۴ | ۷ | ۱ | ۸ | ۳ | ۶ |

۶۵۰۲

شرح لغت

| | | | | | | |
|-----------------|------------------|----------------|----------|-------------|------------|-----------|
| بر سوره و منفعت | از نقاط دیدنی | ب | اژدر مار | ضمیر وزنی | تنگه اروپا | سنگی سخت |
| دامغان | نامی دخترانه | ملودی | نظرات | دسته و گروه | آسمان | علامت جذر |
| نهایب و یگانگی | جایز | عمیق | شهری در | خودرو وطنی | روکار بنا | |
| برچیده شدن | داروی حفظ فراغنه | حوریر - ابریشم | | | | |
| ونامین جدولی | | | | | | |
| اثر خبسی | | | | | | |
| نوعی جو! | | | | | | |
| پس از نخستین | | | | | | |
| انبار گندم | | | | | | |
| یا فشاری کننده | | | | | | |

۶۵۰۲ پاسخ

دو طرف: ه م م م
چهار طرف: م م م م
شش طرف: م م م م م م
هفت طرف: م م م م م م م م
هشت طرف: م م م م م م م م م م
نُه طرف: م م م م م م م م م م م م
ده طرف: م م م م م م م م م م م م م م
یازده طرف: م م م م م م م م م م م م م م م م
بیست طرف: م